

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Social

ادبی - اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۴ می ۲۰۱۷

کابل، آن کابل نبود

(قسمت هفتم)

گاوان و خران باربردار

در قسمت پنجم سخن از پاروکش به میان آمد و خر مظلوم و بیچاره اش، که در زیر بار کمرشکن پارو به مشکل و ناله کنان گام برمی داشت. ولی در عین زمان چوب بادامی خرکار ظالم بود، که پشت و پهلوی آن بی زبان را می کوفت، در حدی، که آن مسکین از درد تو^۱ و پیچ می خورد. همان دم یادم از بیت معروف سعدی شیرازی آمد، که در گلستان همیشه بهارش فرمود:

گاوان و خران باربردار

به ز آدمیان مردم آزار

پیش از ارزیابی بیت شیخ اجل^۲ "سعدی شیرازی"، لازم می افتد، که کمی مکث دستوری کرده و به تحلیل صرفی کلمه "باربردار" بپردازیم، چون متیقنم، که اکثریت مطلق خوانندگان ساخت این ترکیب ساده و پیاده را درست درک نکرده و آن را درست تلفظ نمی کنند. صفت ترکیبی "باربردار" دو توجیه صرفی دارد:

۱- که این کلمه متشکل باشد از "بار + بردار" و "بردار" مخفف "بردارنده" باشد، که صفت فاعلی از مصدر "برداشتن" است - عین ساختی، که در ترکیبات "علمبردار" و "نمّه بردار" به چشم می خورد.

۲- که این کلمه مرکب از ماضی مطلق "بار + برد" و پسوند فاعلی "ار" باشد؛ چنان، که عین قصه در ترکیب "فرمانبردار" (فرمان + برد + آر) و "برخوردار" (برخورد + آر) نیز دیده می شود. پس "باربردار"؛ یعنی "بارکش". و اندکی هم در مورد شأن نزول "برخوردار"

^۱ - "تاب" را در زبان گفتار ما "تو" تلفظ می کنند؛ چنان که "آفتاب و مهتاب" را "افتو و ماتو" گویند و "تابه خانه" را "تاوه خانه". ترکیب "پیچ و تو خوردن" و معکوس آن "تو و پیچ خوردن"، حاکی از حرکتی ست، که از "کشیدن درد شدید" بر بدن متحمل عارض می گردد.

کلمه "برخوردن" در معنای "ثمر خوردن" و "بهره گرفتن" است؛ و "برخورد" ماضی مطلق آن، که سابقه طولانی استعمال در همین زمینه دارد و با "برخورد" امروزی، که در مفهوم "تصادم" به کار رود، از عین سنخ نیست. وقتی "خانه آباد و بچه برخوردار" و یا "از عمر و روزی برخوردار باشی" می گوئیم، همان مفهوم قدیم و تاریخی این استعمال را در نظر داریم. و بعد ازین معترضه:

خواه این توجیه از ترکیب "باربردار" درست باشد و یا آن و یا هر دو، زحمت بارکشی را از سر خر مظلوم بیچاره کم نمی کند. اما توجیه دوم، که "بردن بار" را به عهده "خر" می گذارد، منطقی تر به نظر می رسد، تا "برداشتن بار" - مؤکداً باید گفت:

"بردن بار" یا "بار بردن" به ذمه خر است، نه "برداشتن بار"!!!

پس چه باید کرد؟؟؟

پس این کلمه سهل الشکل ولی صعب الافاده را، به خاطر جلوگیری از مغالطه باید به ضم بای دوم و در هیئت "باربردار" بخوانیم، تا مفهوم اصلی و منطقی آن از لفظ و زبان ما ظاهر شود!!!

سعدی ضمن این بیت گویا، "خر بارکش" و "گاو" را بهتر و گویا شریفتر از انسانی اعلام می کند، که در صدد آزار مردم است و باعث اذیت ایشان می شود. تحلیل و تجزیه و تجربه هشت قرن پیش سعدی از موضوع محفوظ باد و در طاق بلند. من مگر برداشت خودم را در زمینه ابراز می کنم. من می گویم، که: اگر کلیت موضوع را در نظر بگیریم، انسان ذاتاً یک حیوان مُضِرّ است، که نه تنها بر هم نوع خود، بل بر حیوانات دیگر نیز رحم نمی کند. همین موجود "دوپای"، که در بعض موارد به چار پای روان است و از "چارپای" هیچ پس نمی ماند، حتی مأمّن و مأوا و آسایشگاه خود، طبیعت، را نیز فاسد می سازد. کارها و کاروائی هائی از انسان دیده می شود، که در ذات هیچ حیوان و زنده جان دیگر سراغ نمی گردد. چنین یک موجود ذاتاً مضر و تبهکار و مفسدالطبیعه را محض به خاطر مغز منکشفش، "اشرف المخلوقات" یا "اشرف مخلوقات" نامیدن، نه تنها غلط است و غلط اندر غلط و غلط غلط، بلکه جفائی ست بی امان و در حدّ بی حیائی و دیده درائی.

بر ترکیب عربی "اشرف المخلوقات" و ترجمه دری آن "اشرف مخلوقات" اگر به غور بنگریم، چند اشتباه ذیل آشکاره می گردد:

- استعمال کلمه "مخلوق" برای موجودات مادی، یک اشتباه علمی ست، چون در چوکات جهان و کائنات ما، هیچ چیزی نه خلق شده می تواند و نه محو - چنان، که در قسمت ششم نسبتاً به تفصیل شرح داده شد. - "اشرف" از نگاه صرف عربی صیغه مذکر اسم یا صفت تفضیل است؛ و به حساب زبان دری در معنای "شریف تر" یا "شریف ترین". موصوف جمع درین ترکیب اضافی - یعنی "مخلوقات" - مگر معنای دقیق "اشرف" را تعیین و تثبیت می کند، که باید "شریف ترین" یا "باشرف ترین" باشد.

بنا بران معنای دقیق لغوی "اشرف المخلوقات"، همانا "باشرف ترین مخلوقات" یا "شریف ترین مخلوقات" می شود. این ترکیب نه از نگاه لفظ درست است و نه از نگاه مفهوم و آنچه بر بار معنائی آن مترتب است. چنین فرضیه ای، این معنی را نیز افاده می کند، که موجودات دیگر عالم یا "کمتر شریف" هستند و

یا "ناشریف" و "پست و وضع و بی شرف". ضمن یکی از مقالات سابقه ام بر موضوع مفصلاً مکتب کرده ام و آرشیفهای مربوط در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" در دسترس اند و در اختیار. ازین داستان بدتر مگر روایاتی ست، که بر مبنای آنها گویا دنیا و مافیها برای استفاده "انسان" آفریده شده است، چون "انسان" را اکلیل و تاج سر آفرینش و گل سر سبد کائنات و شاخ شمشاد ایجاد و چنین چنان، پنداشته اند. و ازین هم بتر روایتی ست، که بر مبنای آن، دنیا گویا به طفیل و گل روی کسی آفریده شده است، که او را "سرور کائنات" و "بهترین عالم" و ... نام داده اند!!!

انسان با تمام دانش و خیزکها و جستکهایش، از جهان هستی هنوز هیچ نمی داند!!!

بشر از "کائنات" فقط نامی شنیده است و از نشانش هنوز تا سرحد "هیچ" هم، خبر ندارد!!!

چه منطق است، که "ناشناخته بیکران همه چیز" را مدیون و مرهون "شناخته ناچیز"ی بدانیم؟؟؟

چه منطق است، که "انسان" را بادار و سردار و سرور کائناتی بدانیم، که هرگز نمی شناسیم؟؟؟

درین عرصه هرچه از "انسان" و کارنامه اش بگوئیم، سرگرانی و سرگردانی ست. پس چه بهتر، که باز برویم به سراغ همان خر "بیچاره بی تمیز"^۲ سعدی شیرازی:

در وطن ما اقسام خر مورد استفاده قرار دارد، از خر کوچک و پرموی گندنه والا و گل سرشوی فروش گرفته تا خر متوسط القامت دهقانان، تا خر بلندبالای اسپ پیکر کم موی سنگکش.

در زمانی، که هنوز خرد و بچه نیمچه بودم، روزمره می دیدم، که سنگکش ها چه طور در دره خواجه صفا مصروف شکستادن و انتقال سنگ بودند و بعضاً سُرنگ هم می پرانند. آلات کار شان "مارتول" بود و "جَبَل" و "میخ دراز" و "قلم" و "فانه"؛ همه از فولاد اصیل. مارتول عبارت بود از چکش بسیار بزرگ در حدود ده کیلوگرامی با دسته دراز و باریک بادامی. نواختن مارتول بر سنگ کاری بود، زورطلب، که با تخنیک و حرکت خاصی اجراء می گردید، تا دست از پس لگد ضربه قوی بر سنگ، آسیب نبیند. دسته دراز و باریک و ارتجاعی مارتول کاملاً مطابق و باب دندان چنین حرکات بود. یکی سنگ و صخره بزرگی را به پارچه های مناسب می شکستند و چند نفر سنگهای آماده را بر پشت خر و در ترنگن ها بار کرده و دوان دوان سمت منزل مقصود را می پیمودند.

معمول مگر چنان بود، که سنگهای بسیار سخت و جوان را می شکستند، نه سنگهای پیر و فرسوده را، ازین رو شکستادن سنگ کار بازوان قوی بود. در نزدیکی خانه ما یکی از سنگکش های مشهور منطقه زندگانی می کرد؛ یکجای با برادرش "رزاقِ بایسیکل ساز". نام مبارکش "عبدلت" (عبدالاحد) بود - عبدلت سنگکش - که چهره گندمی و اندام لاغر و پاچه های بالایش همین حالا در نظرم مجسم است. وی سه خر جسیم و قوی هیکل داشت، چنان، که شایسته چنین کاری ست. صبح وقت دست به کار می شد و خرهای زنگوله دارش با فیتته های سرخ در گردن، گذر آنها را از کوچه اعلان می کرد. سنگ کش ها باید خران

^۲ - سعدی در همان داستان گلستان فرماید:

بیچاره خر ارچه بی تمیز است
چون بار همی برد، عزیز است

خر "بی تمیز" اگر از روی بی تمیزی کاری ناشایست می کند، عذرش خواسته است، مگر انسان "باتمیز" کارهایی می کند، که صد پدر خر هم کرده نمی تواند!!!

خود را چُست و قوی و تنومند نگه می داشتند، و گاه و جو کافی به آنها می دادند. وی نانهای قاق اهل گذر را نیز می خرید و خوراک خران خود می ساخت. یادم می آید، که هر هفته وقتی نان باسی و قاق کافی در ظرف کلان سیاه دوله مانند جمع می گردید، به خانه آن محترم می رفتم و غالباً خودش شخصاً می آمد و نان قاق و سبوس را تول کرده در بدل پول و پیسه نقد گرفته در جوالی انداخته، پُشت کرده می برد. و وقتی به نان پوپنک زده ای بر می خورد، یگان نق هم می زد.

رزاق در مدخل گذر کتابفروشی، در جوار مسجد کتابفروشی و آن طرف تَرَکِ معاینه خانه پوهاند صفرعلی خان، دکانی داشت آنج و مَنج. وی در کار خود واقعاً ماهر و استاد بود و نه تنها به ترمیم بایسیکلهای مردم می پرداخت، بلکه بایسیکل های جدید مغازه های بایسیکل فروشی ها را نیز بسته کاری و اجست می کرد. ازین رو طیف مراجعین و مراجعانش بسیار وسیع بود و هیچ وقت دیده نشد، که این استاد ماهر بیکار بماند و دست زیر الاشه بنشیند. و اندک سخنی در مورد ترکیب "بایسیکل ساز":

در وطن ما کلمات معرف بعض حرفه ها با پسوند "ساز" ختم می شود؛ مثل ساعت ساز، دندانساز، دواساز، حلبی ساز، صندوق ساز و غیرهم. درین ترکیبات "ساز" حتماً مؤدّی "ساختن" نیست، بلکه در درجه اول "ترمیم و ترکیب و ترتیب و تنظیم و ..." مدّ نظر است. مثل:

- "دواساز"، که دواها را ترکیب می کند و در ملک ما به نام "کمپودر" یاد می شد، که حالتِ مُحَرَفِ "کمپوند" Compound انگریزی ست.

- یا "ساعت ساز"، که به ترمیم ساعت ها مصروف است

- و "حلبی ساز"، که اشیای حلبی درست می کند.

بدین حساب وقتی "بایسیکل ساز" می گوئیم، مراد کسی ست، که وظیفه اش ترمیم و تنظیم و اجست کردن بایسیکل هاست. البته اگر ترکیب "بایسیکل سازی" و امثالش را مد نظر بگیریم، دران صورت مراد ما محضاً "تولید کردن بایسیکل و ..." است؛ چنان، که "فابریکه بایسیکل سازی" و "کارخانه موترسازی" و ... می گوئیم!!!

در زیر "کاسه برج"، در منتهای شرقی کوه شیردروازه و در جوار "چشمه چکان"، گذری وجود داشت به نام "سنگکشا" (سنگکش ها)، که بلافاصله بالای "باله جوی" و زیارت "چاره معصوم" واقع بود و از زیارت "میان شیخ احمد" شروع شده، تا نارسیده به "گردنه جبه" را در بر می گرفت. نامگذاری این گذر از بود و باش تعداد زیادی از زحمتکشان سنگکش کابل درین محله حکایت می کند، که اولین باشندگان این منطقه بوده اند. معلوم می شود، که اهل حرفه ها در تسمیه مناطق کابل رول داشته اند. گذرهای چون "آهنگری" و "بوریبافی" و "سراجی" و "سنگتراشی" و "کتابفروشی" و "پخته فروشی" و "گذر شمعریزها" و "تیلی گذر" (تیلی کوچه) و غیرهم نیز به حساب پیشه ها نام گرفته اند، چون اهل هر کسب و حرفه کوشش داشتند، در یک منطقه به صورت مجتمع دکان و خانه و زندگانی داشته باشند.

(تا قسمت بعدی)